

«شیوه خردمندان در مهار خودکامگان» علل تأکید بر عدالت در منابع عصر سلجوقی

دکتر سید ابوالقاسم فروزانی

استادیار بخش تاریخ - دانشگاه شیراز

چکیده

بعد از نبرد دندانقان، یورش ترکمانان سلجوقی به داخل سرزمین ایران، با مقاومت مردمی چندانی مواجه نگردید. علت عدم پایداری مردم در مقابل تهاجم ترکمانان چه بود؟ عقلای قوم و خردمندان ایرانی برای کاهش خسارات ناشی از حضور ترکمانان بر اریکه قدرت، چه تدبیری اندیشیدند؟ آنان برای تحدید استیلای نظامیان زمین دار (مقطعان لشکری) بر رعایا، چه راهکارهایی به دولت مرکزی ارائه دادند؟ تدابیر و راهکارهای فرزنانگان واقع گرا، چه ثمراتی در پی داشت؟ در این مقاله با توجهی گذرا به چگونگی تشکیل دولت سلجوقی، با استناد به منابع عهد سلجوقی به صورت مختصر به سؤالات یاد شده پاسخ داده می شود.

کلید واژه: سلجوقیان، ایران، اندیشه سیاسی، عدالت، اقطاع.

تردید یبغو فرمانروای اغزها درباره اندیشه‌ها و اهداف سلجوق که مقام فرماندهی سپاه (سوباشی) را از پدرش یقاق^۱ به ارث برده بود، تیرگی مناسبات آن دو را به دنبال داشت. در چنین وضعی ناگهان سلجوق پیش از اجرای توطئه‌ای که بر ضد او طرح ریزی شده بود، قلمرو اغزها را ترک گفت.^۲ وی به اتفاق خانواده و اتباع خویش به مرزهای سرزمین اسلامی فرارود (ماوراءالنهر) نزدیک شد و برای جلب حمایت مسلمانان ساکن در نواحی مرزی «به مذهب همایون حنفی در آمد»^۳. سلجوق بن یقاق کمی بعد به شهر جند^۴ (در کرانه رود سیحون) که از مراکز مهم اغزها بود حمله کرد و «عمال کافران را از آنجا براند و خود در آنجا قدرت گرفت»^۵. سلجوق تازه مسلمان که جهاد و مبارزه با هم نژادان غیر مسلمان خویش و کارگزاران یبغو، را مورد اهتمام قرار داده بود^۶ در شهر جند در گذشت.^۷ پس از وی فرزندش ارسلان اسرائیل که زمام امور ترکمانان سلجوقی را به دست گرفته بود، آنان را به داخل ماوراءالنهر کوچ داد.^۸

سلجوقیان که در آخرین دهه‌های حکومت سامانیان در قلمرو آنان در محدوده‌ای میان نور بخارا و سغد سمرقند به سر می‌بردند،^۹ بعد از سقوط سامانیان (سال ۳۸۹ هـ ق) و سلطه قراخانیان بر ماوراءالنهر مجبور به پذیرش سیادت قراخانیان گردیدند. چندی بعد، علی تگین شاهزاده شورشی قراخانی، بر سمرقند و بخارا چیره شد.^{۱۰} وی با ترکمانان سلجوقی مناسبات نزدیکی برقرار کرد. علی تگین که به قول بیهقی می‌دانست که اگر ترکمانان «ازو جدا شوند ضعیف گردد»^{۱۱} در نگاهداشت احترام آنان سعی فراوان داشت. بدین ترتیب ترکمانان سلجوقی که به مرور بر جمعیت آنان نیز افزوده شده بود، به عنوان متحدان علی تگین قراخانی، در معادلات سیاسی و نظامی منطقه نقشی مهم یافتند.

در چنین احوالی سلطان محمود غزنوی ظاهراً به دنبال شکایات مردم از سوء رفتار علی تگین اما در واقع برای به دست آوردن پایگاه قدرتی در ماوراءالنهر به آن سرزمین لشکر

کشید. در آن حال علی تگین که تاب پایداری در برابر سپاه محمود را نداشت، فرار را بر قرار ترجیح داد^{۱۲} اما ارسال اسرایلی به اتکای نیروی نظامی کار ورزیده خویش در حوالی سمرقند باقی ماند. بعد از استقرار محمود غزنوی در سمرقند، ارسال اسرایلی برای ادای احترام نسبت به سلطان محمود به حضور او رسید اما به دستور سلطان غزنوی که از اقتدار روز افزون ارسال اسرایلی نگران بود، غفلتاً بازداشت و به هندوستان اعزام و در قلعه‌ای زندانی شد.^{۱۳}

بعد از واقعه یاد شده جمعی از بزرگان ترکمان به نزد سلطان محمود آمدند و با اظهار ناخرسندی از ستمگری‌های امرای خویش گفتند «ما چهار هزار خانه‌ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را بپذیرد، که از آب گذاره شویم و اندر خراسان وطن سازیم، او را از ما راحت باشد و ولایت او را از ما فراخی باشد که مردمان دشتی‌ایم و گوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد»^{۱۴}. سلطان محمود با پذیرش درخواست رؤسای ترکمن دستور داد چهار هزار خانوار ترکمن با احشام خویش از جیحون عبور کرده و «اندر بیابان سرخس و بیابان فراوه و باورد فرود آمدند و خرگاه‌ها بزدند و همانجا همی بودند»^{۱۵}.

با آن که کمی بعد سلطان محمود برای رفع مزاحمت ترکمانان مجبور به سرکوب و پراکندگی آنان گردید اما ترکمانان که چشته خوار نعمت‌های خراسان شده بودند، بعد از مرگ محمود غزنوی (سال ۴۲۱ هـ.ق) با دست اندازی مکرر به خراسان و جنگ و گریز با سپاهیان سلطان مسعود غزنوی سرانجام در نبرد دندانقان، ناباورانه سپاه غزنوی را متواری ساخته، به خراسان سرازیر گشتند (سال ۴۳۱ هـ.ق).^{۱۶}

درست است که تصرف ایران به دست سلجوقیان چندان به درازا نکشید و چابک سواران سلجوقیان بیابان نورد بر مردمی که سال‌ها پیش مورد عتاب سلطان محمود قرار گرفته بودند که «مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد... هر پادشاهی که قوی‌تر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاه دارد خراج بیاید داد و خود را نگاه داشت»^{۱۷} به سادگی چیره شدند، اما از همان آغاز کارگزاران خردمند ایرانی در نظام جدید جای گشودند و با توجه به عدم آشنایی سلجوقیان با رموز ملکداری، زمام نظام اداری مملکت را به دست گرفتند. سلجوقیان خود نیز به این امر واقف و از آن خرسند بودند به طوری که در مورد عمیدالملک ابونصر کندی آمده است که «طغرل با چشم و گوش وی می‌دید و می‌شنید و به اجازه و مشورت او کسانی را مقام

می‌داد و کسانی را از مقام فرود می‌آورد».^{۱۸}

بدین ترتیب بود که خرد سالار بوزگان^{۱۹} و عمیدالملک کندی و نظام الملک طوسی با مهارت نظامی ترکمانان تحت فرمان طغرل و الب ارسلان و ملکشاه همراه شد و حکومت سلجوقی از قلمروی گسترده و ثروتی عظیم و سطوتی چشمگیر بهره‌مند گردید. اما در این میان فرهیختگان صلاح‌اندیش ایرانی وقتی مردم را مقهور نیروی مهاجمی قدرتمند دیدند، در صدد برآمدند با شگردی کار آمد، خود کامگان خشن را به نرم‌خویی و مدارا با رعایا تشویق کنند. خوشبختانه سلجوقیان به اسلام متدین بودند^{۲۰} و دستورات مذهبی به نیکوترین وجهی می‌توانست در اصلاح رفتار آنان که از زمینه بیابانگردی خویش فاصله چندانی نداشتند، مؤثر باشد. از همین روی بود که پس از آن که نیشابور در سال ۴۲۹ هـ ق برای اولین بار به وسیله ترکمانان فتح شد، قاضی صاعد نیشابوری که به دیدار طغرل آمده بود، وی را مورد خطاب قرار داد که «هشیار باش و از ایزد عزّ ذکره بترس و داد ده و سخن ستم رسیدگان و درماندگان بشنو و یله مکن که این لشکر ستم کنند که بیدادی شوم باشد».^{۲۱} بی‌تردید تحت تأثیر همین تعلیم بود که طغرل با وجود اصرار برادرش جغری بیک داود، از غارت نیشابور ممانعت به عمل آورد.^{۲۲}

نصایح قاضی صاعد را چندی بعد بابا طاهر همدانی در دیدار با سلطان طغرل سلجوقی در آستانه ورود به شهر همدان با بیانی مؤثرتر تکرار کرد. آن عارف خداجوی مخلوق دوست که سطوت سلطانی را به چیزی نمی‌گرفت طغرل را مورد خطاب قرار داد که «ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟»^{۲۳} نفوذ کلام و هیمنه معنوی آن پیر وارسته چنان بود که طغرل بی‌درنگ پاسخ داد «آنچه تو فرمایی»^{۲۴} و بابا طاهر گفت: «آنچه خدا فرماید انّ الله یأمر بالعدل و الإحسان».^{۲۵}

این گونه بود که از سوی صلاح‌اندیشان فرزانه و واقع‌بین، توصیه به عدالت ورزی^{۲۶} به عنوان عملی‌ترین طریق وصول به دنیای آرمانی انسان به صورت محکم‌ترین سپر در برابر شمشیر ظلم و اجحاف مورد تأکید قرار گرفت. خردمندان صلاح‌جوی با تمسک به احادیث متعدد از جمله گفتاری منسوب به پیامبر اکرم که «یک روزه عدل سلطان عادل فاضل‌تر از عبادت شصت ساله بود»^{۲۷} و با تأکید بر این گفتار حکمت‌آمیز که «الملکُ یبقی مع الکفرِ ولا یبقی مع الظلم»^{۲۸} حاکمان جدید را به رعایت عدل و انصاف فراخواندند. صاحب‌تدبیران

روشن ضمیری که در آن گیر و دار رسالت خود را در دفاع از حق مردم مظلوم در برابر مهاجمان می‌دانستند عدل را که «سرچشمه خیرات و مایه ده سعادات است»^{۲۹} از لوازم پادشاهی خواندند و رمز دوام حکومت و نیکنامی و جاودانگی را در عدالت گستری دانستند و گفتند «داد آبادانی بود و بیداد ویرانی... و حکیمان گفته‌اند که چشمه عمارت و خرّمی عالم پادشاه دادگرست و چشمه ویرانی و خرابی و دژمی عالم پادشاه بیدادگرست».^{۳۰}

امام محمد غزالی با شهادتی که ریشه در ایمان او دارد، با بیان این که «بباید دانستن که آبادانی و ویرانی جهان از پادشاهان است که اگر پادشاه عادل بود جهان آبادان بود و رعیت ایمن بود»^{۳۱} سلطان سلجوقی را به صریح‌ترین طریق به رعایت عدالت توصیه می‌نماید: «آفریدگار تعالی و تقدّس پادشاه اسلام را از خواب غفلت بیدار کناد تا با بندگان وی عدل کند تا روز قیامت جمله پیغامبران علیهم الصلوة و السلام و التحیه وی را شفیع باشند و اگر بر خلق خدای ظلم کند و روا دارد ظلم کردن جمله پیغامبران علیهم السلام روز قیامت خصم وی باشد».^{۳۲} غزالی به عنوان عالمی انسان دوست نه تنها تذکر به سلطان سلجوقی به رعایت عدالت را به رساترین صورت و وظیفه خود دانسته بلکه معتقد است که، تکلیف هر عالمی در برابر سلطان توصیه به عدل گستری است و این که «کلمه حق باز نگیرد و ملوک را غرور ندهد که با ایشان در آن ظلم شریک باشد».^{۳۳}

خواجه نظام الملک طوسی با بیان این حدیث از قول پیامبر اسلام (ص) که «العدل عزّ الدنیا و قوّة السلطان و فیهِ صلاحُ العامّة و الخاصّة»^{۳۴} با یادآوری این نکته که در میان پادشاهان ایران باستان رسیدگی به تقاضای ستم دیدگان معمول بوده است، توصیه می‌نماید که «چاره نباشد پادشاه را از آن که در هفته دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی واسطه».^{۳۵} تأکید نظام الملک بر جایگاه رفیع عدالت و شأن سلطان عادل با این حکایت آراسته می‌گردد که «فضیل بن عیاض گفتی اگر دعای من مستجاب گشتی جز برای سلطان عادل دعا نکردی زیرا که صلاح وی صلاح بندگان است و آبادانی جهان است».^{۳۶} مصلحین خردمند عصر سلجوقی برای تشویق فرمانروایان به مردم‌گرایی و انجام امور خیر و کسب نیکنامی، انوشیروان ساسانی را که گفته بود «جهان را به داد و عدل امن و آبادان کنم که مرا از جهت آن کار آفریده‌اند»^{۳۷} به عنوان شاخص‌ترین فرمانروای عادل مورد تحسین و تقدیر قرار دادند. از قول او پندها نقل کردند،^{۳۸} در باب عدل او داستان‌ها

ساختند^{۳۹} و در مدح او شعرها پرداختند.

«زنده است نام فرخ نوشین روان به خیر گر چه بسی گذشت که نوشین روان نماند»^{۴۰}
خردمندانی که مهار طبع توسن مهاجمان را در نظر داشتند در بزرگداشت انوشیروان چنین گفتند که «او فخر همه ملوک ایران بود به عدل و داد و نیکوکاری و آبادان داشتن ولایت».^{۴۱}
آنان در تکریم ملک‌داری عدالتمدارانه انوشیروان چندان پیش رفتند که حتی این قول را به پیامبر اکرم (ص) نسبت دادند که: «وَلَدْتُ فِي زَمَنِ مَلِكِ الْعَادِلِ».^{۴۲} آری یادآوری آن که گذر زمان نیز خاطره حکومت دیرپا و استوار و عدالتمندانه انوشیروان را به دست فراموشی نسپرده است، شیوه‌ای زیرکانه بود برای تأکید بر این نکته که «الْعَدْلُ أَقْوَى جَيْشٍ وَالْأَمْنُ أَهْنَى عَيْشٍ».^{۴۳}

نه تنها از طریق تذکر و ترغیب و تشویق بلکه گاهی از طریق یادآوری عواقب ناگوار ستمکاری، فرهیختگان درد آشنا، زمامداران عصر سلجوقی را از رواج ظلم مانع می‌شدند. خاقانی در قصیده‌ای عبرت‌آموز که تحت تأثیر دیدار از ویرانه‌های کاخ تیسفون (ایوان مداین) با دیدگان لبریز از اشک خویش سروده است، ستمگران بی‌توجه به حقوق خلق را هشدار داده است که:

«ما بارگه دادیم ایسن رفت ستم برما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان»^{۴۴}
مصلحانی که انوشیروان را به عنوان پادشاهی آرمانی برای قدرتمندان عصر خویش سرمشق قرار داده بودند، حتی برای فرو نشانیدن عطش سیری‌ناپذیر مال‌جویی آنان مقایسه‌ای خردپذیر میان قارون که نماد مال‌اندوزی بود با انوشیروان که کسب نام نیک از طریق کار نیک را مد نظر داشت به عمل می‌آوردند و نتیجه می‌گرفتند که:

«قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت نوشین روان نمرود که نام نکو گذاشت»^{۴۵}
باری، خردمندانی که بیگانگان را بر اورنگ سلطنت ایران می‌دیدند، دردمندانه اما واقع‌گرایانه، سلاطین اولیه سلجوقی را با زبانی مؤثر و شیوه‌ای کارآمد به رعایت عدالت تشویق نمودند و بدان وسیله از اجحاف به خلق تا حد امکان مانع آمدند. این امر پسندیده موجب گردید که در عهد آن دسته از سلاطین سلجوقی که بعدها زمام امور را به دست گرفتند، صاحبان رأی و تدبیر، سلاطین سابق سلجوقی را عادل بخوانند و آنان را معیار عدالت و ورزی بدانند. از دین داری طغرل یاد کنند^{۴۶} و از این که الب ارسلان «منشی خوش داشت و دلیر بود

و دین دار و دادگر و منصف»^{۴۷} بگویند و این چنین نقل شود که «عدل و سیاست ملک‌شاه تا حدّی بود که در عهد او هیچ متظلم نبودی و اگر متظلم بیامدی او را حجاب نبودی با سلطان مشافهه سخن گفتی و داد خواستی».^{۴۸} مصلحانی که از ملک‌شاه بدین صورت یاد کردند که «پادشاهی خجسته دولت و سایه بود بر سپاهی و رعیت»^{۴۹} و او را غازی و عادل خواندند،^{۵۰} اوصاف فرزندش سنجر را بدین طریق برشمردند که «در پادشاهی عادل بود و رعیت از او آسوده بودند».^{۵۱}

بدین ترتیب آن فرزندانگانی که زمینه را مهیای ارائه نظرات مردم گرایانه و حق مدارانه خویش کردند و گفتند: «سلطان سایه خداست و حاکم در دین مصطفی و برگزیده حق جلّ و علا باشد از بهر پادشاهی و رعایت حقوقی خلق... باید که عدل گزینند تا خرمی ببینند».^{۵۲} آنان که کتاب خود را افتتاح به عدل کردند و آرزو کردند که سلطان عصرشان «از اسلاف خویش اعتبار گیرد و از خدای عزّ و جلّ عدل و انصاف فرا پذیرد»^{۵۳}، منظور خود را به صورت عمومی بیان نمودند که «هر که عدل به کار دارد. حصار ملکش شود و هر که ظلم پیش آرد. شتاب هلاکش بود».^{۵۴} و با این زمینه چینی‌ها بود که مصلحین اجتماعی نهفته‌ترین مکنونات ضمیر و نهانی‌ترین دیدگاه مردم مدارانه و انصاف طلبانه خود را خطاب به قدرتمندان عصر خویش بدین صورت بیان کردند که «بدان که ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک».^{۵۵}

سیر تکاملی اندرزهای خردمندان در باب فواید عدالت ورزی در آئین مملکت داری دیگر بدانجا رسیده بود که این امکان را فراهم می‌کرد که فرمانروایان را به نقد رفتار خویش فرا خواند و گفت «صاحب دولت آن باشد که اول سیاست بر خود راند و اخلاق خود مهذب گرداند تا بعد از آن ریاست و سیاست را اعتباری تواند کرد».^{۵۶}

اما تنها توصیه به سلاطین برای رعایت عدالت و رعیت نوازی کافی نبود باید آنان را به این امر مهم متوجه می‌ساختند که «بدان قناعت نکند که خود از ظلم دست بدارد ولیکن غلامان و چاکران و گماشتگان و نایبان خود را مهذب دارد و به ظلم ایشان رضا ندهد».^{۵۷} مدبران مردم دوست برای رفع ظلم و ابستگان سلطان سلجوقی پندی از اردشیر بابکان را مطرح کردند که «هر سلطان که توانایی آن ندارد که خاصگیان خویش را به اصلاح آرد ببايد دانستن که با رعیت جز ستم نتواند کرد و مال حق نتواند ستد»^{۵۸} نظام الملک با تجربه چند ده ساله وزارت خود

در شیوه‌ای که برای اداره هر چه بهتر مملکت سلجوقی ارائه داده است، عقیده خود را بدین صورت بیان می‌نماید که «عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق نیکو زیند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند».^{۵۹}

«خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملکست پرهیزگار
بد اندیش تست آن و خونخوار خلق
که نفع تو جوید در آزار خلق
ریاست به دست کسانی خطاست
که از دستشان دست‌ها بر خداست»^{۶۰}

اما رواج نظام اقطاع در قلمرو سلجوقیان سران نظامی ترکمان را بر رعایای حوزه تحت اقتدارشان مسلط کرده بود. افزون‌طلبی‌های آنان که جز به مصالح خود نمی‌اندیشیدند مردم را در وضعیتی مشقت بار قرار داده بود.

اثرات زیانبار نظام اقطاع بود که مصلحان را به تذکر این مطلب خطاب به سلطان واداشت که «سپاهی را بر رعیت مسلط مکن که مملکت آبادان نگردهد».^{۶۱} آنچه جرفادقانی در باب ویرانی ولایت گلپایگان به دست مقطّعان جافی می‌گوید تنها نمونه‌ای کوچک از ظلم بسیار مقطّعان است.^{۶۲} در اشاره به اجحاف مقطّعان است که خواجه نظام الملک که عواقب نامطلوب نظام اقطاع را شاهد بوده، توجه می‌دهد که «مقطّعان که اقطاع دارند باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو و چون آن بستند رعایا به تن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند».^{۶۳} ناصر خسرو قبادیانی به هنگام بیان صفات حمیده خلیفه فاطمی مصر و شیوه مطلوب او در ملکداری ضمن بر شمردن ویژگی‌های سپاه فاطمیان می‌گوید: «و این همه لشکر روزی خوار سلطان بودند و هر یک را به قدر مرتبه مرسوم و مشاهره معین بود که هرگز براتی به یک دینار بر هیچ عامل و رعیت ننوشتندی الا آن که عمال آنچه مال ولایت بودی سال به سال تسلیم خزانه کردند و از خزانه به وقت معین ارزاق آن لشکر بدادندی چنان که هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای لشکری رنجی نرسیدی».^{۶۴} بی‌تردید در این سخنان ناصر خسرو انتقاد ضمنی از شیوه اقطاع و ارائه طریقی عملی و مطلوب در پرداخت حقوق سپاه بدون اجحاف بر رعیت ملاحظه می‌گردد.

هر چند بعضی از محققان معتقدند که مقطّعان برای کسب درآمد بیشتر در آبادانی قلمرو تحت سلطه خود می‌کوشیدند،^{۶۵} اما بر روی هم می‌توان گفت که خسارات نظام اقطاع بیش از

فواید آن بوده است. اقتدار نامحدود مقطعان در حوزه اقطاع متعلق به خود و عدم پاسخگویی نسبت به عملکرد خویش در مقابل حکومت مرکزی موجب یأس و دلزدگی رعایا از حکومت مرکزی و تسلیم در برابر سران نظامی زمین‌دار بود. تدبیری که نظام الملک در این زمینه توصیه می‌کند آن است که «در مهمات مملکت در هر دو سه سال عمال را و مقطعان را بدل باید کرد تا پای سخت نکنند و حصنی نسازند و دل مشغولی ندهند و با رعایا نیکو روند و ولایت آبادان ماند».^{۶۶}

«بقای مملکت اندر وجود یک شرط است که دست هیچ قوی بر ضعیف نگماری»^{۶۷}

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در اخبار الدّول السلجوقية آمده است «و يقاق باللّغة التركيبة القوس من الحديد». رک: حسینی. صدرالدین ابی الحسن علی بن ناصر بن علی، اخبار الدّولة السلجوقية، اعتنى بتصحيحه محمد اقبال، منشورات دارالافاق الجديدة، لبنان، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱۹۸۴ م، ص ۱.
ابن الاثير، تقاق را به جای يقاق به کار برده و می‌نویسد: «تقاق معنایش تیر تازه است». رک:
ابن الاثير. عزالدین علی، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه علی هاشمی حائری، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۱۸۰.
راوندی نام پدر سلجوق را لقمان نوشته است. ر.ک:
راوندی. محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور، به تصحيح محمد اقبال، با حواشی مجتبی مینوی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۸۸.
در تألیف ابن العبری، سلجوق فرزند طغای خوانده شده است. رک:
ابن العبری. غریغوریوس ابوالفرج هرون، تاریخ مختصر الدّول، ترجمه محمد علی تاج پور، حشمت‌الله ریاضی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۶۴، ص ۲۴۸.
- ۲- اخبارالدولة السلجوقيه، ص ۲.
- ۳- حسینی. صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی، زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، انتشارات ایل شاهسون بغدادی، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۶ / در همین منبع از قول ابن عبری نقل شده است که «سلجوق به قبیله خویش گفت که اگر به دین سرزمینی که در آن منزل می‌کنند یعنی اسلام در نیایند یارای ماندن نخواهند داشت و حرمت نخواهند دید». صص ۳۶-۳۷ حواشی.
- ۴- در حدود العالم آمده است: «جند، خواره، ده نو (بنگی کنت) سه شهر کند و بر کرانه رود چاچ (سیحون) نهاده. از خوارزم برده منزل و از پاراب بر بیست منزل و ملک غوزان به زمستان بدین ده نو باشد». رک: مجهول المؤلف، حدود العالم من المشرق الى المغرب، با تعلیقات. و مینورسکی، به تصحيح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، دانشگاه الزهراء، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۶۱.
- ۵- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)، صص ۳۶-۳۷.
- ۶- تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، ص ۱۸۱.
- ۷- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)، ص ۳۷.

- ۸- راجع به پیشینه تاریخی غزها و قلمرو آنان رک:
باسورث. ادموند. کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۳۱، باسورث معتقد است که «بسیار احتمال دارد که فشاری که قپچاقان و قبيله همدست آنان یعنی قنقلی‌ها بر سلجوقیان وارد می‌آوردند، عامل مهمی در مهاجرت‌های غزان در این دوره بوده است.» رک: همان، ص ۲۲۷.
- ۹- راحة الصدور و آية السرور، صص ۸۶-۸۷.
- ۱۰- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک:
فروزانی. سید ابوالقاسم، «روابط غزنویان و قراخانیان»، مجله علوم اجتماعی و انسانی، دانشگاه شیراز، دوره دوازدهم، شماره اول، شیراز، ۱۳۷۵، صص ۱۱۱-۱۴۳.
- ۱۱- بیهقی. ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۶، ص ۵۷۵.
- ۱۲- روابط غزنویان و قراخانیان، صص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۱۳- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الأنساب، به تصحیح میر هاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، صص ۵۷-۵۹.
- ۱۴- گردیزی. ابوسعید ابوالحی بن ضحاک، زین الأخبار (تاریخ گردیزی)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۱۱.
- ۱۵- همان جا.
- ۱۶- برای اطلاع بیشتر در این مورد رک: «روابط غزنویان و قراخانیان»، صص ۱۲۱-۱۴۳.
- ۱۷- اشاره به عتاب سلطان محمود غزنوی به مردم بلخ که به دفاع از غزنویان در برابر حمله ایلک قراخانی برخاسته بودند. بر همین اساس بود که بزرگان نیشابور در پاسخ به سفیر ابراهیم ینال (برادر مادری سلطان طغرل) که آنان را به انتخاب اطاعت یا جنگ فراخوانده بود، گفتند «ما رعیتیم و خداوندی داریم و رعیت جنگ نکند امیران را بیايد آمد که شهر پیش ایشان است و اگر سلطان را ولایت به کار است به طلب آید یا کسی را فرستد.» رک:
تاریخ بیهقی، صص ۷۲۸-۷۲۹.
- ۱۸- بنداری اصفهانی. قوام الدین فتح بن علی، زبدة النصره و نخبة العصر، ترجمه محمد حسین خلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۱.
- ۱۹- سالار بوزگان که از صاحب دیوان خراسان ابوالفضل سوری آزرده بود در فراهم آوردن مقدمات حضور سلجوقیان در نیشابور نقشی مهم داشت. بیهقی در این مورد می‌گوید «سالار بوزگان بوالقاسم مردی از کفایة و دهائة الرّجل زده و کوفته سوری کار ترکمانان را جان بر میان بست.» رک: تاریخ بیهقی، ص ۷۳۰.
- ۲۰- به عنوان نمونه در مورد طغرل آمده است: «او دلیر و بردبار و بخشنده و پیوسته در کار طاعت خدا و

- نماز آدینه و روزه دوشنبه و پنجشنبه و آراستن نفس به خوی ارزنده بود. رک:
زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)، ص ۵۹.
- ۲۱- تاریخ بیهقی، ص ۷۳۲.
- ۲۲- بنداری می گوید داود (جغری بگ) طغرل را تهدید کرد که چنانچه اجازه غارت ندهد او خودکشی خواهد کرد اما طغرل «او را آرام کرد و صلاح دید که وی را مالی بدهد. داود را چهل هزار دینار نصیب داد...». رک: زبدة النصره و نخبة العصر، ص ۸ / همچنین رک:
مجهول المؤلف، تاریخ آل سلجوق درآنا تولی، به تصحیح نادره جلالی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۲.
- ۲۳- راحة الصدور و آية السرور، ص ۹۹.
- ۲۴- همان جا.
- ۲۵- همان جا.
- ۲۶- راجع به انواع عدالت اطلاعات ارزشمندی در مقدمه کتاب نصیحة الملوك وجود دارد. رک:
غزالی طوسی. محمد بن محمد بن محمد، نصیحة الملوك، به تصحیح جلال الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۱، صص هفده الی بیست و پنج.
- ۲۷- همان، ص ۱۵.
- ۲۸- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، سیاست نامه، به تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۶.
- ۲۹- اصفهانی. محمود بن محمد بن الحسین، دستور الوزاره، به تصحیح رضا انزابی نژاد، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۲۰.
- ۳۰- عنصر المعالی. کیکاوس بن اسکندر بن قابوس، قابوس نامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۳۳.
- ۳۱- نصیحة الملوك، ص ۸۳.
- ۳۲- همان، ص ۳۳۹.
- ۳۳- همان، ص ۳۵.
- ۳۴- سیاستنامه، صص ۵۶-۵۷.
- ۳۵- همان، ص ۹.
- ۳۶- همان، ص ۵۷.
- ۳۷- همان، ص ۴۴.
- ۳۸- در قابوس نامه آمده است که خلیفه مأمون «به تربت نوشروان عادل شد. آنجا که دخمه او بود... مأمون در دخمه او رفت اعضهای او را یافت بر تختی پوسیده و خاک شده و بر فراز تخت وی بر دیوار

- دخمه خطی چند به زر نبشته بود به خط پهلوی مأمون بفرمود تا دبیران پهلوی را حاضر کردند و آن نبشته را بخواندند و ترجمه کردند به تازی...» مؤلف قابوسنامه سپس در باب هشتم تحت عنوان «در یاد کردن پندهای نوشین روان» گفتارهای حکیمانۀ انوشیروان را آورده است. رک: قابوسنامه، صص ۵۰-۵۵.
- ۳۹- به عنوان نمونه رک: سیاست نامه، صص ۳۵-۴۷ / راحة الصدور و آية السرور، صص ۷۲-۷۳ / نصيحة الملوك، صص ۹۵-۱۰۰.
- ۴۰- سعدی. شیخ مصلح الدین (مشرف الدین). کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶، گلستان، ص ۳۸.
- ۴۱- نصيحة الملوك، ص ۹۵.
- ۴۲- همان، ص ۹۹ / لازم به توضیح است که شاهرخ محمد بیگی روایت یاد شده را مجعول دانسته است. رک: محمد بیگی. شاهرخ، تحقیق و تتبع در روایت منقول از پیامبر (ص) «ولدت فی زمن ملک عادل و هو انوشروان» و اثر آن در ادب پارسی، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره دوازدهم، شماره اول، شیراز ۱۳۷۵، صص ۹۹-۱۰۹.
- ۴۳- راوندی خود مثل یاد شده را بدین صورت به فارسی برگردانده است: «عدل بنیروتر سپاهیت و امن نیکوتر دستگاہیت». رک: راحة الصدور و آية السرور، ص ۶۹.
- ۴۴- خاقانی شروانی. افضل الدین بدیل بن علی، دیوان اشعار، به تصحیح ضیاء الدین سجادی، چاپ چهارم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۳، ص ۳۵۸.
- ۴۵- کلیات سعدی، گلستان، ص ۵۵.
- ۴۶- اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۲۲.
- ۴۷- زبدة التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)، ص ۸۸.
- ۴۸- راحة الصدور و آية السرور، ص ۱۳۱.
- ۴۹- مجهول المؤلف، مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، به همت محمد رضائی، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸، ص ۴۰۸.
- ۵۰- جوزجانی. منهاج سراج، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ۵۱- مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۱۲.
- ۵۲- راحة الصدور و آية السرور، صص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۵۳- اشاره به گفتار راوندی است که: «افتتاح به عدل کردم که سیرت پادشاه عادل غیاث الدین است و در هر دوری عمارت جهان و امن عالمیان از عدل بوده است». رک: راحة الصدور و آية السرور، ص ۶۸ و ۷۸.
- ۵۴- همان، ص ۷۰.

- ۵۵- کلیات سعدی، گلستان، ص ۶۲.
- ۵۶- آق سرایی. محمود بن محمد، تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار)، به تصحیح عثمان توران، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۳۲۶، در همین منبع (ص ۳۲۷) راجع به فواید عدل آمده است: «شعاع آفتاب عدل بر قوی و ضعیف چنان رسد که همه را نافع و ناجع آید».
- ۵۷- نصیحة الملوك، ص ۳۶.
- ۵۸- سیاست نامه، ص ۷۱.
- ۵۹- همان، ص ۲۲.
- ۶۰- کلیات سعدی، بوستان، ص ۲۱۲.
- ۶۱- قابوس نامه، ص ۲۳۲.
- ۶۲- جرفادقانی که خود شاهد اجحاف آنان که گلپایگان را به عنوان اقطاع در اختیار می‌گرفتند، بوده، می‌گوید که آن خطّه را «هر سال به دو سه مقطع جافی دادندی که بر خون و مال مسلمانان ابقاء نمی‌کردند... و عاقبت از سر اضطرار اکثر مردم جلاء وطن اختیار کردند». رک:
- جرفادقانی. ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شعار، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷، ص ۴۳۳.
- ۶۳- سیاست نامه، ص ۳۵.
- ۶۴- ناصر خسرو. ابومعین حمید الدین، سفرنامه، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ ششم، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۵، ص ۸۴ / کاشانی نیز پس از برشمردن ویژگی‌های سپاه خلیفه فاطمی می‌گوید: «این تمامیت سپاه را اجری و جامگی از خزانه می‌دادند تا زحمت بر رعیت نباشد». رک:
- کاشانی مورخ حاسب، جمال الدین ابوالقاسم عبدالله، زبدة التورایخ، بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶، ص ۷۱.
- ۶۵- لمبتون معتقد است که درست است که نظام اقطاع به تجزیه سیاسی امپراتوری سلجوقی کمک کرد «اما بالضروره در زوال اقتصادی این امپراتوری سهمی نداشت زیرا دست کم نفع شخصی مقطع منفرد را مانع می‌گشت که اقطاع خود را به ویرانی کشاند». رک:
- بویل جی. آ، (گردآورنده)، تاریخ ایرن کمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، ا.ک.اس. لمبتون، «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی». امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۳۲.
- ۶۶- سیاست نامه، ص ۴۷.
- ۶۷- کلیات سعدی، مواعظ، ص ۷۵۲ / این نکته نیز جالب توجه است که نظام الملک طوسی در سخنانی هشدار دهنده خطاب به سلطان ملکشاه سلجوقی می‌گوید: «وبر حقیقت خداوند عالم بداند که اندر آن روز بزرگ جواب این خلائق که زیر فرمان اویند از او بخواهند پرسید و اگر به کسی حوالت کند نخواهند شنید...». رک: سیاست نامه، ص ۸.